



نشر چشمه

# دُنی دیدرو

## برادرزاده‌ی رامو

ترجمه‌ی مینو مشیری



## مقدمه‌ی مترجم

برادرزاده‌ی رامو اثر دنی دیدرو، از فیلسوفان عصر روشنگری فرانسه، یکی از آثار مشهور ادبی - فلسفی جهان است و بیشتر به یک رساله‌ی فلسفی می‌ماند تا رُمان. برادرزاده‌ی رامو با این جمله از هجایات هوراس آغاز می‌شود «موجودی که تحت‌تأثیر همه‌ی ستارگان متغیر عالم زاده شده»؛ که دقیقاً در وصف کسی مانند ژان فرانسوا رامو که دایم از افراط به تقریط رو می‌کند صادق است، با این شرح «در میان آدمیان جمعی همواره فاسدند و بدکار و جمعی دیگر که به شمار بیشترند، گاه به نیکی رو می‌کنند و گاه بدی.» ژان فرانسوا رامو «دمدمی زیسته و دم‌به‌دم تغییر کسوت داده، از خانه‌ای زیبا بیرون آمده تا یک‌باره در زاغه‌ای بخزد...» این اثر هجایی مشهور که به‌احتمال در سال ۱۷۶۲ نوشته شده، بارها در سالیان بعد به دست دیدرو بازنویسی شد. جالب این‌که پیش از آن‌که فرانسوی‌ها با آن آشنا شوند، نسخه‌ای از آن به دست شیللر می‌رسد و تحسین او را برمی‌انگیزد. شیللر آن نسخه را برای گوته می‌فرستد و گوته چنان تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد که در سال ۱۸۰۵ آن را به آلمانی ترجمه می‌کند. این شاهکار بی‌همتای «جدل» پس از مرگ دیدرو (سال ۱۷۸۴)، در سده‌ی نوزدهم از روی یکی از نسخه‌های کم‌و‌بیش صحیحی که مفقود شده‌اند، به طبع رسید.

انگیزه و محرک دیدرو برای نوشتن این اثر مبهم است. مسلم این است که دیدرو

هوا چه خوب و یا چه بد، عادت دارم حدود پنج بعد از ظهر برای گردش به پاله روآبال<sup>۱</sup> بروم. آن منم که همیشه تنها روی نیمکت خیابان درختی آرژانسون نشسته‌ام و غرق خیال هستم. ذهنم را از هر قید و بندی رها می‌سازم. اجازه می‌دهم تا اولین فکرِ عاقلانه یا غیرعاقلانه‌ای را که به ذهن می‌رسد دنبال کنم. درست مثل جوانان هرزه‌ی ما که در بلوار فوآ دنبال معروفه‌ای بی مغز، شوخ و شنگ، با نگاهی بی حیا و دماغِ سربالا می‌افتند تا این یکی را ول کنند و شتابان آن دیگری را تعقیب کنند، خواهان همه باشند و به هیچ‌یک دل نبندند. افکارم دلبرکان من‌اند. اگر هوا سرد یا بارانی باشد، به کافه‌ی رژانس پناه می‌برم و در آن جا به تماشای بازی شطرنج می‌نشینم. پاریس در عالم و کافه رژانس در پاریس جایی است که در آن بهتر از هر مکانی شطرنج بازی می‌کنند. لگال فکور، فیلیدور تیزیین و مایو قوی‌هیگل در آن کافه که صاحبش ری است باهم رقابت می‌کنند؛ در آن جاست که حیرت‌انگیزترین حرکتِ مُهره‌های شطرنج را می‌بینید و زنده‌ترین حرف‌ها را می‌شنوید؛ چون اگر می‌شود مانند لگال باهوش بود و شطرنج بازی ماهر، می‌شود چون فوبر و مایو نیز استاد شطرنج بود و احمق. روزی بعد از ناهار آن جا بودم؛ کمتر حرفی می‌زدم و می‌کوشیدم چیزی نشنوم که ناگهان موجودی عجیب‌الخلقه که به لطف پروردگار در مملکت ما کم نیستند سراغم آمد. او ترکیبی از تفرعن و رذالت، عقل سلیم و بی‌عقلی بود. لابد معنای شرف و ننگ به گونه‌ای عجیب در مغزش درهم تنیده بود که صفات نیکی را که طبیعت به او

۱. کاخی تاریخی و باغی مربوط به آن در پاریس که اوایل سده‌ی هفدهم به سفارش کاردینال ریشولیو ساخته شد.